

*

پروش و شاهنامه

«مطالعه تطبیقی و تحلیل و بازشناسی مفاهیم عقلی و فلسفی شاهنامه
فردوسی از دید جهانگیر کویاجی دانشمند پارسی هند»

۲

دکتر مهدی غروی
عضو بنیاد شاهنامه

می‌خوانده و یا اینکه مترجمی محتوای کتابها را برایش
بازخوانی و تشریح می‌کرده است .

من نیز با گروهی از دانش‌پژوهان که می‌گویند فردوسی
خود پهلوی می‌دانسته است ، موافق هستم اما نظر آن عده‌ای
را نیز که معتقدند فردوسی پهلوی نمی‌دانسته است بکلی رد
نمی‌کنم .

فردوسی درگردآوری ، تدوین و تنظیم روایات ملی
و اساطیری و تاریخ عصر ساسانی منابعی داشته است و بحث
درباره چندی و چونی این منابع بسیار شده است ، اما فردوسی
در کتاب خود حکمت و فلسفه ساسانیان را نیز کم‌وبیش معرفی
و تحلیل می‌کند ، بنظر من درین کار علمی و ادبی نیز فردوسی
منبع یا منابعی داشته است و با کمک این منابع بوده است که
وی با نظمی شیرین و مطبوع ، رسا و قاطع این مفاهیم را بیان
کرد ، درحقیقت حکمت ایران باستان خادمی صمیمی چون
فردوسی یافت و توانست که با ارائه شدن به زبان ملی جدید
ایرانیان به حیات خود ادامه دهد .

هنگام مطالعه شاهنامه و به ویژه هنگام تأمل در مفاهیم
آئینی و اخلاقی آن نخستین سؤال اینست که فردوسی چه دینی
داشته است ، درین باره بررسی همه‌جانبه و قاطعی هنوز صورت
نگرفته^۱ و فقط جسته گریخته اظهارنظرهایی شده است و
برداشتهای مختلف وی در قبال آئین زرتشتی ، دین اسلام و

تحلیل و بازشناسی مفاهیم عقلی و فلسفی شاهنامه**

آنچه بررسی شده است :

«فردوسی در ارائه مفاهیم عقلی و فلسفی درمدخل شاهنامه و برخی
بخش‌های دیگر کتاب خود تا چه حد مرهون نویسندگان متون پهلوی
است ، نظر شاعر درباره تقدس عالمگیر یا طبیعت قدسی چیست .
تحلیل و بررسی خرد و جان آدمی ، پیدایش جهان ، افلاک ، ستارگان
و منظومه شمسی . فردوسی چگونه فرشتگان و دیوان را معرفی می‌کند ،
برداشت وی درباره آئین‌ها از جنبه اخلاق و خوی نیک و بد آدمی
چگونه است . فرضیه نیکی مطلق ، تقوای مطلوب و طبقه‌بندی فضیلت
انسانی و مراحل فساد و گمراهی آدمی را فردوسی به چه نحو پذیرفته
است .»

بنام خداوند جان و خرد
کزین برتر اندیشه برنگذرد
درین گفتار عقاید معنوی فردوسی را از نقطه نظر آئین
و اخلاق تحلیل و بررسی می‌کنیم تا به بینیم که وی درباره
تقدس عالمگیر یا طبیعت قدسی ، پیدایش جهان ، آفرینش و
جهان‌شناسی مطلق چه برداشتهایی داشته است و به مسائل اخلاقی
و فلسفی چگونه نگرش داشته است . گذشته ازین من درین
گفتار کوشش داشته‌ام که رابطه مستقیم میانه این اندیشه‌های
فردوسی را با منابع دست اول وی در ادبیات پهلوی ، بیابم
و درباره این ارتباط مستقیم یا غیر مستقیم ، تأمل کنم و به
اثبات برسانم که وی یا خود این منابع را در دست داشته و

ادیان دیگر از کتاب خود وی استخراج و مورد تأمل قرار گرفته است. قدر مسلم اینست که فردوسی از آئین قدیم ایران همیشه به نیکی یاد می‌کند و آنرا مورد تحسین قرار می‌دهد و بقول نلدکه اگر اظهارات فردوسی در مقابل دین اسلام را گرد آوریم به این نتیجه خواهیم رسید که وی از مخالفان این کیش بوده است.

فردوسی درباره آئین مسیح با تحسین و موافقت زیاد می‌کند اما نه همیشه و با در نظر گرفتن همه‌جانبه نظرات وی می‌توان گفت که برین آئین نیز با یک دید انتقادی نگریسته است.

به عقیده دکتر نلدکه، نمی‌توانیم فردوسی را بر مبنای نظرات ارائه شده‌اش، یک فرد معتقد به مزدیسنا و ضوابط آن بدانیم، بلکه بهتر است که ویرا فردی متمایل و علاقمند به آئین مجوسی از لحاظ اصول بدانیم. این اشارات و اظهارات که از سوی دانشمندی طراز اول چون نلدکه ارائه می‌شود، البته قابل قبول است و می‌تواند خود پایه‌ای استوار باشد برای تجسم شخصیت آئینی و اخلاقی فردوسی طوسی.

اکنون باز می‌گردیم به کار اصلی خودمان که بررسی و تحلیل همه‌جانبه عقاید دینی و فلسفی شاعر است، بدین منظور بخشی از شاهنامه‌ها که بدان مقدمه یا مدخل شاهنامه خطاب می‌شود، پیش روی خود می‌گذاریم تا بدانیم که وی درباره طبیعت قدسی همه‌جانبه ابدی ازلی چه گفته است. از خرد و فرضیه آفرینش، فلک اعلی، خورشید و ماه و ستارگان و خلقت حیوان و انسان چه برداشتی دارد و این پدیده‌ها را چگونه توجیه می‌کند، سپس به مباحثات و مناظرات آئینی و فلسفی مطروحه در دربار بهرام‌گور و انوشیروان عادل و خسرو پرویز توجه می‌کنیم و آنها را از نقطه نظر متون ایران قدیم بازخوانی و بازشناسی می‌کنیم.

با توجه به اصل و منشأ دین نظرات و موشکافی درباره سرچشمه این اعتقادات و مرکز الهام وی می‌توان گفت که وی به احتمال بسیار کتاب مینوی خرد یا دینای مینوگ خرد قدیم باستان را در دسترس خود داشته و آنرا می‌شناخته است.^۴

گذشته ازین میان گفته‌های فردوسی و محتوای کتاب دادستان دینییک^۵ Dadistan-i-Dinik و شکند گمانیک

* مایه اصلی و پایه این تحقیق بررسی‌های عالمانه‌ای است که جهانگیر کویاجی در حدود چهل سال پیش به عمل آورده و طی شش سخنرانی ارائه کرده است. مترجم با در نظر گرفتن مطالعاتی که در طی این مدت صورت گرفته ترجمه گونه‌ای از متون اصلی گفتارها تهیه و اصل ابیات شاهنامه را نیز که محقق پاری در متن آورده است مترجم بر مبنای شاهنامه چاپ مسکو دریاورقی‌ها ذکر می‌کند اختلافها در

داخل قلاب گذاشته شده و آغاز سخن را نیز با نخستین بیت شاهنامه تیمن و تبرک می‌سازد.

* پاره نخست این سلسله گفتارها معرفی کلی نویسنده و کارش بود و اینک رسیده‌ایم به نخستین سخنرانی.

۱ - درباره اعتقادات دینی فردوسی نگاه کنید به = محیط طباطبائی: عقیده دینی فردوسی، مهر، ۲ (۱۳۱۳) صفحات ۶۳۵ - ۶۷۲. صفا، ذبیح‌الله: شعوبیت فردوسی، مهر، ۲ (۱۳۱۳) ۶۱۹ - ۶۲۳. رجائی، احمدعلی: مذهب فردوسی، نشریه دانشکده ادبیات تبریز، ج ۱۱ (۱۳۲۸) ش ۱، ۱۰۵ - ۱۱۳. یغمائی حبیب در ص ۲۷ فردوسی و شاهنامه او که بر طبق اشعار خود فردوسی ثابت می‌کند که فردوسی مسلمانی مؤمن و شیعه‌ای معتقد بوده است. از همه بهتر استنتاج و استدراک عالمانه مرحوم تقی‌زاده است درباره دین و مذهب فردوسی که با در نظر گرفتن تحقیقات و حکمهای نولدکه می‌نویسد: فردوسی متدین و موحد و معتقد به مذهب بوده و دل رحیم و رقیق انسانیت دوستی داشته، لکن در دین اسلام بسیار محکم نبوده یعنی تعصب و حتی شوق و ذوق مخصوصی در آن خصوص نداشته است. از مذهب زرتشتی بد حرف نمی‌زند و اغلب عقاید آنرا می‌ستاید و آنچه را که بنظر غریب یا نامصحیح می‌آید تأویل می‌کند و بعضی‌جا روایاتی را که با ذوق نمی‌سازد اصلاح می‌کند (مانند ازدواج با خواهران) بسیار وطن‌پرست و پرشور بوده و ایران قدیم را با قلبی لبریز از محبت می‌ستاید. مشارالیه باطناً زرتشتی نبوده و از عقیدهٔ ثنویه تبری می‌کند، لکن دین قدیم را هم مدافعه و حمایت می‌کند و تأویل بخوبی می‌نماید (موهل از حکایت افسانه‌آمیز حسد شاعران دیگر بر فردوسی و بدگوئی ایشان به فردوسی و زرتشتیان نزد سلطان یاد می‌کند که از کتاب کیفیت قصه سلطان محمود غزنوی که زرتشتیان هند تألیف کرده‌اند و نسخه خطی آن در دست موهل بوده است، اقتباس شده بوده است، طبق این قصه شاعران از سلطان محمود خواستند که زرتشتیان را آزار دهد و ایشان را وادار کند که مسلمان شوند.) وی مؤمن معتقد و خداپرست و پاکدل بوده اما خیلی هم دم از مسامانی و شریعت نمی‌زند و حتی در مرتبه پرسش از بکار بردن عبارات معمولهٔ مسلمانان مقدس احتراز می‌جوید. خیلی برضد عربها بوده و دربارهٔ آن بسیار نفرت حرف می‌زند... نگاه کنید به صفحه ۹۷ و ۹۶ کتاب هزارهٔ فردوسی و یا ۲۵۷ - ۲۵۳ فردوسی و شاهنامه او با اهتمام حبیب یغمائی. درباره مطالبی که نلدکه می‌نویسد نگاه کنید به شماره ۲۵ در کتاب حماسه‌سرای در ایران وی، ترجمه بزرگ علوی و یا صفحات ۱۶۲ - ۱۶۱ فقه‌الله ایرانی بزبان آلمانی

Grundriss der Iranischen Philologie Vol. II.

۲ - مینوی خرد: شامل یک مقدمه و ۶۲ پرسش مؤلف آن نامعلوم است شاید در عصر انوشیروان ساسانی نوشته شده باشد، نگاه کنید به پیشگفتار و اژه‌نامه مینوی خرد از احمد تفضلی چاپ بنیاد فرهنگ ایران و ترجمه مینوی خرد از همین دانشمند چاپ بنیاد فرهنگ ایران = درین گفتار همه‌جا بجای ترجمه مینوگ خرد مینوی خرد ذکر خواهد شد.

۳ - یادانستان دینییک (پهلوی = عقاید دینی) بزبان پهلوی در باب ۹۲ موضوع و مشتمل بر ۲۸۶۰۰ کلمه تألیف منوچهر موبد بزرگ پارس و کرمان در قرن نهم میلادی. این کتاب در ۱۸۸۲ به زبان انگلیسی ترجمه و در جزء سلسله کتابهای مقدس شرق به چاپ رسید. نویسنده کتابهای دیگر نیز در باب آداب و مناسک دینی دارد.

ویجار Shikand Gumanik Vijar نیز توافق و مشابهت بسیار وجود دارد و ما می‌توانیم شواهد بسیار برین مدعا ارائه کنیم که فردوسی این کتابها را نیز می‌شناخته است و آنها را بررسی کرده بوده است، وی از محتوای کتابهای پهلوی دیگری نیز باخبر بوده است که آن کتابها مکتوب شده و بدست ما نرسیده است و فردوسی از آنها نیز بعنوان منابعی گشاده و بزرگ محتوی مطالب ارزنده درباره آئین‌ها و سنن و اندیشه‌های فلسفی عهد ساسانیان استفاده کرده بوده است.

طبیعت قدسی همه‌جانبه ابدی ازلی

درباره ماهیت خدا و وجود پروردگار عالمیان فردوسی بسیار کم گفته است؛ اما همین گفته‌های محدودی را نیز می‌توان در متون پهلوی یافت و از موشکافی و تدقیق شاعر آگاه شد، فردوسی با تأکید بسیار می‌گوید که شناسائی و حتی نیایش خداوند آنطور که شایسته است امکان ندارد، آنچه که مهم است و باید قبول کرد وجود خداست و دوری‌گریدن از گفتار بیهوده درباره وی^۵.

در سخنی کوتاه ولی رسا و پرمعنا، شاعر عتیقه خود را که بر پایه یکتاپرستی استوار است ارائه می‌کند، با تأکید بسیار برین مطلب که بوجود خدا بی‌چون و چرا باید ایمان آورد و خستو شد، درینجا برمی‌خوریم به کلمه خستو که فردوسی بکار برده است و از خستوان پهلوی اشتقاق یافته که در متن پهلوی مینوک خرد (فصل دوم شماره ۶۹)^۶ و چندجای دیگر از برخی متون پهلوی آمده است.

گفتیم که شاعر کوتاه‌نویسی می‌کند و ما درباره خداشناسی وی کم می‌دانیم اما می‌دانیم که می‌نویسد، خدا را نمیتوان دید و چیزی که قابل دیدن نیست با دو وسیله درک موجود در بشر یعنی خرد و جان نیز قابل درک و فهم نخواهد بود، به این ترتیب و با این حکم قاطع و بیان صریح، فردوسی نظر طرفداران رویت خدا و تجسم خدا بصورت انسان را رد می‌کند و براهی می‌رود که با راه نویسندگان پهلوی مشترک است و مطلبی را عرضه می‌کند که آن نویسندگان درباره‌اش بسیار نوشته و گفته‌اند.

شاه‌بیت فردوسی درباره یکتاپرستی و ماهیت وجود خدا را همه شنیده‌ایم^۷.

با این آغاز، استنباط فردوسی را با آنچه که نویسندگان پهلوی نوشته‌اند مطابقت می‌کنیم:

نخست در داستان دینی که می‌خوانیم «اهورامزدا در حقیقت روحی است در میان روح‌ها» که هرگز قابل لمس و رویت نیست فقط اخذ تماس با این وجود عالی با کمک خرد و خردمندی امکان‌پذیر است. آنگاه پرسش جدیدی مطرح

می‌شود: آیا خود زرتشت پیامبر خداوند را دیده بوده است؟ و پاسخ این سؤال چنین داده می‌شود: بلی، زرتشت شبی مبهم و گنگ از خداوند را هنگامی که موفق شد مظاهر قدرت پروردگار را لمس کند، درک کرد. (فصل نوزدهم بیت‌های ۲ و ۳ و ۴) تعمق درین مطلب که بوفور در میان کارهای علمی دانشمندان پهلوی نویسی دیده می‌شود، در هنگامی که بحث مشابه آن در فصل پنجم کتاب شکند گمانیک و ویجار آغاز می‌شود و ادامه می‌یابد نیز به چشم می‌خورد، در آنجا در بخش‌های ۴۶ و ۴۷ می‌خوانیم:

دانش ما درباره بودن یا نبودن او که یک وجود اعلائی مقدس مسلم است، در خلال و توسط موازین قیاسی موجود کاملاً قابل درک است، اما با چشم خرد و با امداد این نیروی لایزال، نه با دو چشم معمولی انسانها.

۴ - این نظر گویاجی را با تردید می‌پذیریم زیرا که فردوسی در هر فرصت که بدستش می‌آید از خدا و وجود خدا سخن می‌گوید و در مدخل نیز پس از بیعتی که در ابتدای سخن نقل کردیم چهارده بیت درباره وجود خدا دارد که گویاجی به علتی درباره آن سکوت کرده است، شاید ازین لحاظ که مشابهتی میان نظر شاعر و خوش‌بینی زرتشتیان نمی‌یافته است. فردوسی بهترین و جامع‌ترین تعریف از خدا را دارد و این گفتارهایش انسان را بیاد تعریفی می‌اندازد که در آئین کهن هندو از خدا هست این چنین:

«یک وجود اعلائی، علت‌العلل موجودات و مافوق همه قدسین، ازلی ابدی، بدون آغاز و انجام، خالی از زمان و مکان و علل و اسباب و منزه از صفات که قابل ادراک مغز عادی بشر نیست» اقتباس از ص ۱۶۹ سرزمین هند استاد حکمت. فردوسی هم این وجود اعلائی را خداوند جان و خرد، بدون نام و جای، روزی‌ده و رهنمای، خدای افلاک و فروزنده ماه و ناهید و مهر، که از نام و نشان و گمان برتر است می‌داند که نه تنها با چشم قابل رؤیت نیست بلکه جان و خرد و اندیشه نیز بدو راه نیابد و ستودن او، توصیف و تعریف او بدین آلت رای و جان و زبان که ما داریم امکان ندارد، شماره‌های ۲ و ۳ و ۶ و ۷ و ۸ و ۹ و ۱۱، صفحه ۱۲ از جلد اول شاهنامه چاپ مسکو.

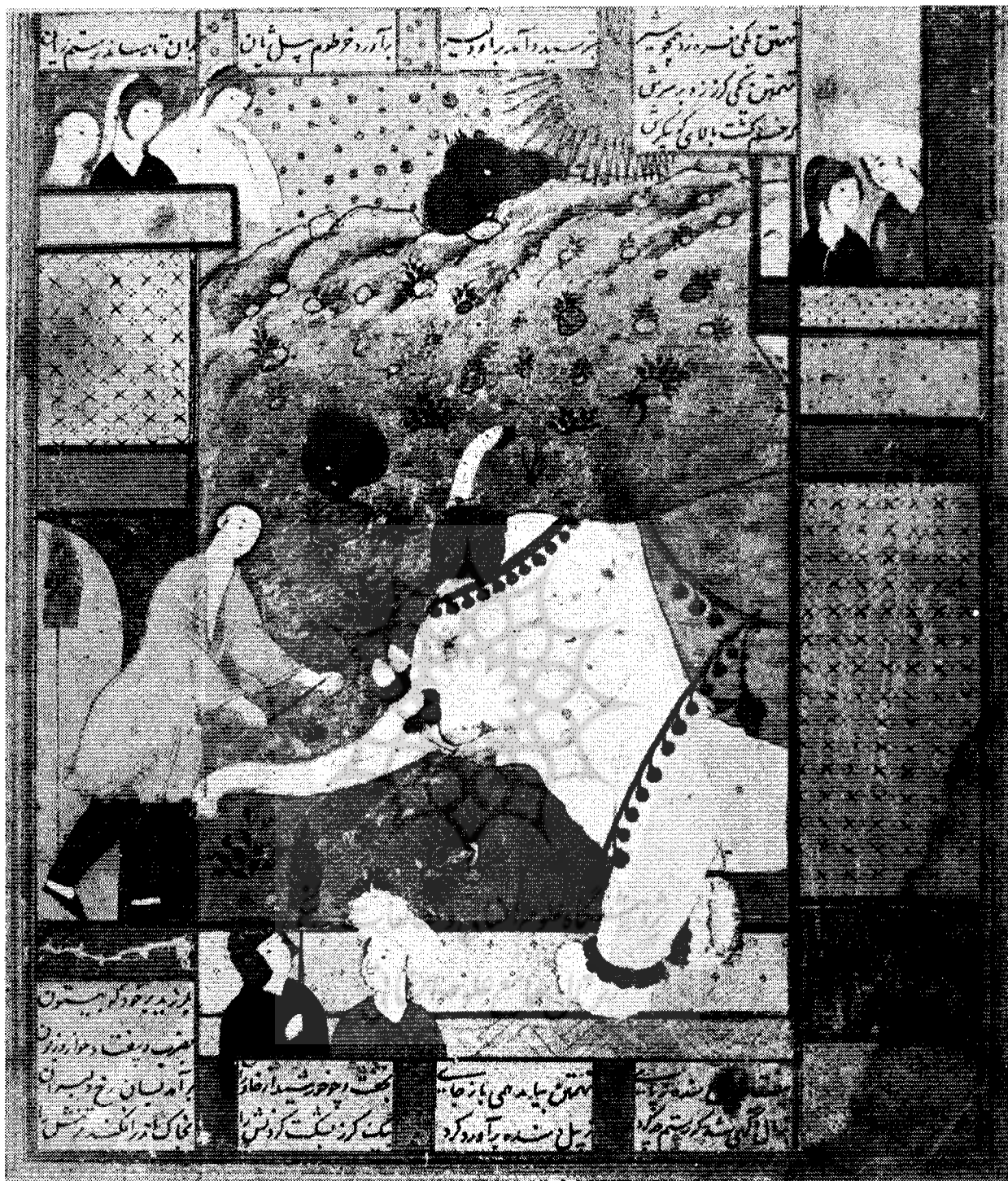
این دو بیت را محققان روسی به حاشیه برده‌اند و معلوم است که شاعران متعصب آنها را برای هم‌آهنگ ساختن نظر فردوسی با نظر علمای عصر سروده‌اند:

یقین دان که هرگز نیاید پدید به وهم اندر آنکس که وهم آفرید که اوقاد روحی و فرمان‌فرواست همه چیز بر هستی او گسوست
۵ - شماره‌های ۱۲ و ۱۳ در ص ۱۲ چاپ مسکو:

به هستیش باید که خستوشوی ز گفتار بیکار یکسو شوی پرستنده باشی و جوینده راه به ژرفی بفرمانش کردن نگاه
۶ - ظاهر آ دکتر احمد تفضلی فصل اول را مقدمه محسوب داشته

و باین ترتیب با متن مورد استفاده گویاجی یک شماره متفاوت شده درین متن شماره ۶۹ این چنین است: و در شهادت دادن (؟) و در برگزاری مدافعه (؟) راستی بهتر است.

۲ - ج ۱، ص ۱۲ شماره ۵:
به بینندگان آفریننده را نه‌بینی مرنجان دو بیننده را



دو تصویر از دوشاهنامه یکی خطی و یکی چاپی را گراور کرده‌ایم که نحوه نفوذ هنری واجتماعی هند را در شاهنامه سازی مجسم سازیم ، در تصویر ۱ که از یک نسخه خطی است ، صحنه را نقاشان ایرانی تهیه کرده‌اند و حالت عمومی و آوردن شخصیت‌های جنبی برطبق سنت‌های هنری ایران صورت گرفته بجزئیات دقت شده ، حالت نوجوانی رستم محفوظ مانده است و با اینکه ماجرا در شب اتفاق افتاده و دوشعل نیز در تصویر دیده می‌شود طلوع خورشید هم در تصویر آمده است

این عبارت که تأکید کننده بیان شاعر است همان چیزی را عرضه می‌کند که وی به شعر گفته و تأکید ازین لحاظ که می‌گوید این عقل انسانی که حکم می‌کند : خدا هست . در بخش پنجم و بخش ششم همان فصل از همان کتاب در تأکید همن مطلب می‌خوانیم : « درک و شناخت این وجود قدسی به کمک یک استنباط درست ، هوش و فراست مجرب و خرد مصمم بهیچ نتیجه مثبت مهمی نمی‌رسد جزین که اعلام شود : این وجود قدسی هست » در بخش ۲۷ همین مبحث پس از چند جمله نتیجه‌گیری می‌شود که آری این وظیفه دانشمندان است که وجود نامرئی خدا را از میان اینهمه حقایق قابل دید تشخیص بدهد و عرضه کند .

اکنون مطلب جدیدی را در دنبال بحثی که آغاز کرده‌ایم مطرح می‌سازیم و آن اعتزال فردوسی است که درباره‌اش بسیار گفته‌اند و خواننده‌ایم و شنیده‌ایم ، آیا علت و مایه اصلی مخالفت کردن فردوسی با قابل رویت و لمس بودن خدا را فردوسی از اصول معتزله^{۱۰} اقتباس کرده است ؟ از لحاظ اصول نظر فردوسی با متفکران معتزلی از جمله الجهم توافق دارد اما اختلاف هم دارد و این اختلاف از دو لحاظ است :

فردوسی معلومات کلی و استنباط جامع بشر را درباره خداوند فقط به موجودیت این قدس اعظم محدود می‌سازد در حالیکه معتزله هفت صفت را به خداوند نسبت می‌دهند که از لحاظ درک و فهم بشری قابل توجه است : فاعل ، خالق ، مجید ، ممیت ، محیی ، قدیم و قدیر . اگر فردوسی از پیروان فرقه معتزله بود می‌بایستی لااقل چند صفت ازین هفت صفت را در هنگام معرفی و ارائه خدای یکتا ذکر کند که البته بدان کوچکترین اشاره‌ای هم نکرده است .

دوم اینکه معتزله معتقد بوده‌اند که با معلومات محدود ما درباره خدا ، اثبات وجود وی با استدلال عقلی و منطقی امکان‌پذیر است ، در صورتیکه فردوسی درست برعکس آن را ارائه می‌کند و می‌گوید در برابر این وجود قدسی که مکانش بر ما مجهول است و خصیصه ذاتی او برتر از نام و لقب می‌باشد حتی اندیشه ما نیز زبون و درمانده است^{۱۱} .

برای تکمیل این مطلب و اطلاع بر نظریه معتزله نگاه کنیم به ص ۳۰۱ کتاب ششم ملل و نحل شهرستانی^{۱۰} .

اصل خرد

فردوسی بهیچ چیز به اندازه خرد توجه ندارد و این پدیده معنوی در تارک عوامل انسانی - خدائی شاهنامه چون الماسی تابناک می‌درخشد ، در پژوهشی که اکنون به نظر شما می‌رسد ملاحظه خواهید کرد که ازین نقطه نظر شاهنامه و دنیای مینوگ خرد تا چه اندازه توازی و تشابه دارند . پیش از

ورود به این مرحله و ارائه این موارد باید بگوییم که در هیچ اثری مانند این دو کتاب ، یعنی شاهنامه و مینوی خرد ، به این عامل مهم رهبری‌کننده معنوی اهمیت داده نشده است . در متون مشابه و قابل قیاس با این دواثر و برخی کتابهای مقدس ، خرد بعنوان نقطه آغاز خلقت ، معرفی شده است اما در اینجا خرد فقط نقطه آغاز نیست دایره‌ای است شامل و کامل که همه موظفیم که خرد را نیایش کنیم ، نیایشی در سطح برتر تردیک به مرحله عبودیت و پرستش .

فردوسی در مبحث خرد ، دوجا به برخی نویسندگان اندیشمندی که آثارشان مورد استفاده وی بوده است ، اشاره می‌کند و اذعان دارد که در مبحث عقل ، ملاحظات خود را از ایشان گرفته و در صورت نیاز می‌تواند مطالب بیشتری از ایشان بیاموزد و در کتاب خود عرضه کند^{۱۱} .

مرد خرد کیست ؟ چه منعی دارد که مؤلف مجهول مینوگ خرد (مینوی خرد) را مرد خرد مورد اشاره فردوسی بدانیم ، بخصوص که با بررسی کتاب مینوی خرد و مقایسه آن با شاهنامه ، خواهیم دید که امکان استفاده شاعر ازین متن مهم پهلوی یا ترجمه آن بسیار است و اگر این نویسنده اندیشمند را که این چنین علوم عقلی و الهیات عصر خود را تدوین و ارائه کرده است ، مرد خرد ندانیم پس مرد خرد کیست . بدیهی است فردوسی در آن جو اجتماعی و سیاسی موجود هرگز نمی‌توانسته که صراحتاً از منبع الهام یا مأخذ اقتباس خویش نام ببرد و کتابی مقدس یا نیمه مقدس از آئین زرتشتی را بعنوان منبع ذکر کند .

اصل خرد را تا آن حد که در شاهنامه آمده است و دنیای مینوگ خرد به معرفی آن پرداخته است ، در سه مرحله بررسی می‌کنیم : آئین خرد ، بستگی‌های خرد با روان و تن آدمی ، نقش خرد در آفرینش .

الف : آئین خرد .

اکنون می‌رسیم به اصل کار خود در مبحث خرد که مقایسه میان گفته‌های فردوسی و نویسندگان پهلوی است ، درباره جوهر عقل یا روح خرد . درین باره میان مطالب شاهنامه و متون پهلوی ، آنقدر تشابه و توازی است که حتی می‌توان برای هر بیت شاهنامه ، شاهدی یا مشابهی در آن متون یافت و ارائه کرد .

نخست بیائیم و این جوهر عقل را در هر دو منبع تجسم دهیم و درباره لزوم تجلیل و تقدیس آن که لازمه استحصال رهبری و حمایت معنوی آن از ماست ، شواهدی بیابیم . فردوسی خرد را بهترین مواهب الهی می‌داند که باید ستایش شود اما چگونه ؟ چگونه خرد را که راهنمای و راه‌گشای ما بسوی خوشبختی درین جهان و آن جهانست می‌توان

ستود و کیست که بتواند این ستودنها را بشنود^{۱۲}.

برای تفاهم بیشتر و تفسیر بهتر این سه بیت عباراتی از مینوک خرد (فصل نخست شماره های ۵۳ تا ۶۱) را نقل می‌کنیم:

برای ستایش فرشته خرد (جوهر عقل) انسان باید کوشش فراوان کند و میزان عبادت و نیایش ویرا از مجموع فرشتگان دیگر بیشتر سازد... درین صورت است که بشرفا در خواهد بود که حق این فرشته بزرگ را بجای آورد و آن را بشناسد و تقدیس کند تا برور جوهر عقل در وجود خود وی نیز استقرار یابد و باوی سخن گفتن آغاز کند و بگوید: ای دوست مهربان که به تجلیل و تقدیس و پرستش من پرداخته‌ای از من که جوهر عقلم یاری بخواه تا یار و یاورت باشم و ترا بسوی نیکوکاران و قدیسین عالم اعلی رهبری کنم، از جسم تو درین جهان مادی و از روانت در آن جهان علوی روح و معنا، نگهداری کنم^{۱۳}.

این عبارات می‌تواند بهترین تفسیر برای آنچه شاعر در باره خرد و خردمندی گفته‌است باشد، درینجا از فرشته عقل یعنی وهومن (بهمن) تجلیل می‌شود و شاعر در کتابش از خرد ستایش می‌کند.

گفتیم که فرشته خرد همان وهومن است زیرا وهومن بر آسنو خرتنو Asno Khratu و گشوسروت خرتنو Gaosho-srut Khratu نیز ریاست دارد. از اینروست که شاعر نامدار ما نیز هنگامی که ملاحظه می‌کند جوهر عقل همان فرشته خردمندی یا وهومن است و ذکر صریح آن امکان ندارد از سری بودن مطلب سخن بمیان می‌آورد و می‌گوید درین باره نمیتوان به صراحت سخن گفت^{۱۴}.

فردوسی خود برین مطلب آگاهی دارد که در همه فصل خاص، معرفی مفاهیم عقلی و فلسفی حکمت ایرانی چه وظیفه دشواری را بر عهده گرفته است، به‌ویژه در آن هنگام که سخن

۸ - برای روشن شدن مطلب برخی یادداشتها از کتاب الفهرست ابن‌الدینم که از مهمترین مدارک و منابع درباره معتزله شمار می‌رود، نقل می‌کنیم در ص ۲۹۰ می‌خوانیم: «اول کسیکه در قدر و اعتزال سخنرانی کرد ابویونس اسواری یکی از اساوره و معروف به سنسویه بود» اساوره گروهی از ایرانیانند که مقیم بصره بودند و ابویونس از آن گروه بود. حال اگر پیشوایان معتزله را یکی یکی و از لحاظ نحوه تفکر و قومیت و محل نشوونما شناسائی کنیم خواهیم دید که این پدیده مذهبی که پایه‌های سیاسی و قومی داشت توسط ایرانیان ارائه و تقویت گردید، اگرچه در ص ۲۹۹ الفهرست قوی است که بر طبق آن ادعا می‌شود که (واصل بن عطا عدل و توحید (ارکان دوگانه اعتزال) را از نواده محمد بن حنیفه فرزند امیر المؤمنین علی آموخته است و علی علیه‌السلام از پیامبر و پیامبر از جبرئیل که از سوی خدای متعالی آورده بود) اما در برخی نسخ این روایت تکذیب شده (البته

با دست سنیان متعصب).

در تاریخ فرقه معتزله قدیم‌ترین فرد حسن بن ابوالحسن بصری است که در سال ۲۱ هجری متولد شد در صورتیکه واصل بن عطا در سال هشتاد دنیا آمد و بدون شك واصل از افاضات حسن بهره‌مند بوده است. حسن از پیروان محمد بن اشعث بود که بر حجاج قیام کرد و بسیاری از ایرانیان بروی گرد آمدند، بدون شك زندگی حسن در خراسان و آمیزش با عارفان و زاهدانی که از حکمت مشرقی متأثر بوده‌اند، در ایجاد و تکوین اندیشه‌های عرفانی حسن که پایه‌گذار اصلی فرقه معتزله است مؤثر واقع شده بوده است.

درباره اصول عقاید فرقه معتزله باید به ملل و نحل شهرستانی ج ۱ ص ۵۷/۶۶ نگاه کرد که خلاصه‌ای از آن بدین قرار است: معتزله اصحاب عدل و توحیداند، ملقب به قدریه و چیزیکه همه بدان معتقدند اینست که خدای تعالی قدیم بوده و صفت خدمت مختص بذات اوست و می‌گویند خدا عالم بذات، قادر بذات و وحی بذات است نه به علم و قدرت و حیات که صفاتی است قدیمی و معانی قائم بآن، چه اگر صفات را در قدمت که مختص باوست شریک بدانیم پس در الوهیت نیز برایش شریک قایل شده‌ایم. درباره علت نامیده شدن این گروه به نام معتزله و اطلاعات دیگر نگاه کنید به الفهرست فارسی ترجمه رضا تجدد ص ۲۸۹.

۹ - ابیات شماره: ۶ و ۱۰ و ۷ ص ۱۲ ج ۱

نیاید بدو نیز اندیشه راه که او برتر از نام واز جایگاه خرد را و جان را همی سجد او در اندیشه سنجه کی گنجد او خرد گر سخن برگزیند همی همانرا گزیند که بیند همی ۱۰ - این مطلب را ما در صفحات قبلی این گفتار در حاشیه آورده‌ایم، نویسنده در پایان عبارات نقل شده از ملل و نحل می‌نویسد که بعقیده معتزله اثبات موجودیت خدا با اقامه دلیل امکان پذیر است.

۱۱ - جلد اول شماره ۲۲ ص ۱۳

چه گفت آن خردمند مرد خرد که دانا ز گفتار او برخوردار شماره ۶۷ ص ۱۶

شنیدم ز دانا دگرگونه زین چه دانیم راز جهان آفرین و نیز دوبیت اول از ستایش خرد شماره‌های ۱۶ و ۱۷ که شماره ۱۶ و ۱۷ را مصححان روسی در قلاب گذاشته‌اند:

کنون ای خردمند وصف خرد بدین جایگه گفتن اندر خورد کنون تاجه داری بیار از خرد که گوش نیوشنده زو برخوردار

۱۲ - ج ۱ ص ۱۳ شماره‌های ۱۸ و ۲۹ و ۱۹:

خرد بهتر از هر چه ایزد داد ستایش خرد را به از راه داد خرد را و جان را که یارد ستود و گرم ستایم که یارد شوند خرد رهنمای و خرد دلگشای خرد دست گیرد بهردو سرای ۱۳ - مینوی خرد: ص ۵ و ۴ از مقدمه (در اصل فصل اول) شماره ۵۳ به بعد.

۱۴ - جلد اول ص ۱۴ شماره ۳۲

به گفتار داندگان راه جوی بگیتی پیوی و بهرکس مگوی و بیت بعدی آن:

زهر دانشی چون سخن بشنوی از آموختن یک زمان نغنوی که هر دو درین شاهنامه به داخل قلاب رفته‌اند.

و شماره ۳۰:

حکیمیا چوکس نیست گفتن چه سود: فقط مصرع اول ذکر شده، مصرع دوم: ازین پس بگو کافرینش چه بود.

از خرد به میان می‌آورد، وی درین بخش از کار خود، همیشه در پایان یک مبحث و پیش از ورود به مبحث دیگر با تواضع و فروتنی بسیار، خط بطلان بر ابداع و ابتکار شخصی خویش می‌کشد و می‌گوید آنچه من گفته‌ام چیز تازه‌ای نیست و درین باب پیشینیان بسیار داد سخن داده‌اند.^{۱۵}

گذشته ازین فروتنی و اعلام پوزش مآبانه، شاعر حکیم بیک نوع قصور و تسامح خویش خستونی دارد و می‌نویسد که براستی نتوانسته حق مطلب را ادا کند و حتی در برخی موارد؛ خواننده‌را به منبع اصلی ارجاع می‌دهد، گوئیا دچار محدودری است ناگفتنی و نمی‌تواند آنچه‌را که خواننده یا شنیده است به صراحت بیان دارد و حتی صلاح نمی‌داند که گویندگان اصلی مطلب را نیز معرفی کند و فقط به دفاع از گفته‌های ایشان می‌پردازد.

ب: بستگیهای خرد با روان و تن آدمی.

همانند مصنفان متون پهلوی، حکیم شاعر طوسی ما فردوسی نیز کوشش دارد که تن و روان آدمی را با خرد ارتباط دهد و در برخی ازین موارد، از بستگیهای خرد و اندامهای انسان سخن می‌گوید. در فصل اول مینوگ خرد (شماره‌های ۴۴ و ۴۵) می‌خوانیم که برای نیرومندی جسم و جاودانگی روان چه باید بکنیم و چه‌عاملی درین راه مهمترین راه‌گشای ما تواند بود؟ پاسخ آن خرد و خردمندی است.^{۱۶} در جای دیگر همان کتاب (فصل ۲۶ شماره ۶) می‌خوانیم: کسیکه چشمهای بیبا دارد اما از خرد بدور است از آنکه کور واقعی است نابیناتر شمرده می‌شود.^{۱۷}

فردوسی نیز خرد را نخست‌آفرینش می‌داند و چشم‌جان^{۱۸}. در متن پهلوی دیگر شکندگمانیک و بیجار، می‌خوانیم: «روان آدمی با پنج موهبت معنوی روحانی آمیختگی دارد که یکی از آنها خرد است، همانگونه که در جسم آدمی نیز پنج وسیله درک و تفاهم تعبیه شده است: چشم و گوش و بینی و دهان و پوست» فردوسی نیز بینی دارد در همین مبحث بسیار نزدیک به همین مطلب^{۱۹} و در پایان مبحث خرد شاه‌بیت خود را عرضه می‌کند و به اوج سخنرانی می‌رسد که بیان کننده یک نوع تشابه و توازی است میان فحوای کلام شاعر و آئین دانش و خرد که در فصل نخست شکندگمانیک و بیجار (بخش‌های ۱۱ و ۱۲) آمده است، در آنجا می‌خوانیم که این درخت کهن یک ریشه اما دو شاخ کهن دارد با سه شاخ کوچک، و این گواه برین مدعاست که شاعر با متن‌های کهن آشنائی و ارتباط نزدیک داشته و گه‌گاه در ترکیب عبارات و تشبیهات نیز ازین نوشته‌ها بهره‌یابی کرده است.

ج: نقش خرد در آفرینش.

اکنون بار دیگر این پرسش را پیش میکشیم که چرا

و چگونه پدیده خرد از نظر شاعر حکیم، نقشی چنین مهم در آفرینش داشته است، آنچنان که وی در مقدمه کتابش و هنگام بحث درباره خلقت جهان، آسمان و زمین و ستارگان و عناصر و انسان، خرد را از لوازم اولیه این خلقت دانسته است تا بجائی که آنرا محور اصلی آفرینش می‌داند و معتقد می‌شود که عقل سرچشمه اصلی حیات و نخستین چیزی است که آفریده شده^{۲۱}.

ما در بالا، در همین بخش ملاحظه کردیم و دیدیم که چگونه شاعر میان خرد و اندامهای بدن انسان ایجاد ارتباط کرد و اکنون می‌بینیم که وی خرد را، خمیرمایه اصلی حیات و منشاء کل موجودات، حتی منشاء ایجاد اینهمه جنبش و تحرك در اجرام فلکی نیز می‌داند و می‌گوید که این هفت سیاره بران دوازده مجموعه که هر یک ششمی خاص در دائره فلکی منطقه البروج دارند، تفوق و سیادت یافتند تا سرنوشت بشر را که به عقل وی بستگی دارد تعیین کنند و بر مبنای لیاقت و شایستگیهایش بوی پادشاه دهند^{۲۲}. تصور می‌کنم که وی این مطلب را از فصل نخست (شماره‌های ۱۱ و ۱۲) کتاب مینوگ خرد گرفته باشد، در آنجا می‌خوانیم: (او، وجودی اعلی که آفریننده همه نیکوئیهاست، همه موجودات را بر منای خرد آفرید و نظام موجود در گردش افلاک و حفاظت آنها را همانند، نگهداری موجودهای قدسی معنوی، با کمک خرد انجام می‌دهد).^{۲۳}

و سپس در بخش‌های ۴۹ و ۵۰ همان فصل می‌نویسد: (اهورامزدا جهان را خلق کرد و موجودات را آفرید، آنچه را که هست و حیات دارد و در پناه خرد ذاتی خود زندگی می‌کند، نظام جهان مادی و معنوی نیز موجودیت خود را به کمک عقل و بانروی خرد ذاتی بدست می‌آورد).^{۲۴} در فصل دوازدهم همان کتاب، این بحث به میان آمده است که جهان مادی و نیکوئیهای آن همانند جهان معنوی و آن هفت سیاره در اختیار اهریمن نیست و ما به این نکته می‌افزاییم که کلمه کدخدای که فردوسی بکار گرفته ترجمه معقول کلمه سپه‌پست است که در مینوگ خرد بکار رفته است^{۲۵}.

جان آدمی

شاهنامه را فردوسی به نام خداوند جان و خرد آغاز می‌کند، شاید این پیوستگی میان جان آدمی و خرد که از آغاز کتاب مطرح می‌شود، برای خواننده کتاب، به شکل یک معما جلوه‌گر شود، بویژه پس از آگاهی برین مطلب که فردوسی خلقت انسان را بسی دیرتر از حیوانات پست می‌داند^{۲۶}. کلید معما را در اوستا (یسنا ۶ - ۴۶) می‌توان یافت، جائی که گفته می‌شود که جهان معنوی بسی زودتر از جهان مادی آفریده شده است و نیز در همین کتاب (یسنا ۱۱ - ۳۱)

زرتشت می گوید که پیش از موجودات مادی قابل لمس خلق شد . بنابراین حیات معنوی و خرد (بقول شاعر جان و خرد) بر خلقت جهان مادی تقدم داشته است ، جان و خرد وجودهای معنوی نخستین در عرصه آفرینش بوده اند .

در هر دو بخش اوستا ، بخش مقدم و بخش موخر ، خلقت جهان معنوی بر خلقت جهان مادی تقدم دارد ، و سپرد (۷-۴) خلقت های راستین را که پیش از جهان روحانی آفریده شده اند ، مانند آب و آتش و تقدیس می کند . درباره بررسی خلقت های نخستین که در اوستا ذکر شده است خوانندگان را به ملاحظه کتاب آئین زرتشت Die Religion Zarathushtra (از ص ۱۴۴ به بعد) تألیف لومل Lommel توصیه می کنیم .

اکنون این پرسش پیش می آید که فردوسی چگونه از این اصل مطروحه در اوستا آگاه شده بوده است پاسخ این سؤال ساده است و با توجه به آنچه تا بحال گفته ایم ، در اینجا نیز پژوهشگران را به خواندن دو کتاب دینای مینوگ خرد (فصل ۴۹ شماره ۲۲) و دادستان دینیگ (فصل ۲۸ بخش ۷) توصیه می کنیم که در هر دو کتاب ، به خلقت فره وشیها (محافظ روح بشر) اشاره شده است . در آنجا می خوانیم که همه فره وشی ها از دوران پادشاهی کیومرث فرسرخنده تا ظهور سوشیانس پیروز ، نخست آفریده شدند .

شاعر ، خلقت خرد و جان آدمی را در یک دوران می داند و آنها را در عرصه خلقت ، توأمان می شناسد و در جهان شمارش و حساب آخرین می داند و بر مبنای این اصل به وی اخطار می کند که قدر خود را بشناسد^{۴۸} .

باین روال ، با توجه به خلقت فره وشیها ، روح انسان در شمار نخستین خلقت های خداوند درمی آید ولی از لحاظ جسم ، بشر از خلقت های واپسین است ، فردوسی با ژرف بینی و بهره اش ، ترتیب ظهور و پیدایش ارکان جهان هستی را این چنین می شمارد : آتش ، آب ، گیاه ، حیوان و سرانجام آدمی^{۴۹} . و این ترتیب تقریباً همان ترتیبی است که در کتاب دینای مینوگ خرد (فصل ۴۹ بخش ۱۱) آورده شده است : و آب و آتش و گیاه خلق شد و سپس نطفه جانوران به وجود آمد که راه گشای خلقت و مایه ازدیاد آدمیان گردید^{۵۰} ، شاعر می گوید که انسان از آن زمان که هوش و خرد یافت موفق شد که جانوران را فرمانبردار خویش سازد^{۵۱} .

اگر لزومی داشته باشد که برای صحت مدعای خود مبنی بر بهره جوئی فردوسی از متون پهلوی در ارائه این اصل گواهی بیاوریم باید به کتاب شکند گمانیک و بیجار (فصل دهم شماره ۱۱ تا ۱۸) نگاه کنیم که می نویسد :

(... آدمی ، این خلقت پروردگار ، نمی تواند که وجود خدا را درک کند ، خدائی که وی را با طبیعت خلاقه خود

آفرید پروردگاری که همراه با او به خلقت این سه نیز مبادرت کرد : آفرینش ، دین و روح ... و وظیفه مخلوقات جزین نیست که خدا را بشناسند و ویرا نیایش کنند ، آنچه را که دوست دارد دوست بدارند و از آنچه که او خوش ندارد ، روگردان شوند . مجموعه کتابهای مقدس مشرق زمین ، جلد بیست و چهارم ص ۱۶۶) بسادگی می توان گفت که حتی شاعر از عبارات این متن در عرضه داشت اصول آفرینش نیز بهره مندی داشته است .

نقش افلاک و ستارگان در آفرینش و حیات

با تأمل در شاهنامه ، نقش افلاک و ستارگان در آفرینش

۱۵ - ج اول ص ۲۰ شماره ۱۱۹ :
سخن هر چه گفتم همه گفته اند بر باغ دانش (معنی) همه رفته اند .
۱۶ و ۱۷ - مینوی خرد ص ۴ مقدمه شماره های ۴۶ و ۴۵ و ۴۴ و
ص ۴۱ فصل ۲۵ شماره ۶ .

۱۸ - جلد اول ص ۱۴ و ۱۳ شماره ۲۷ و ۲۶ :
نخست آفرینش خرد را شناس نگهبان جانست و او ناسپاس
خرد چشم جانست چون بنگری تو بی چشم شادان جهان نسپری
۱۹ - جلد اول ص ۱۴ شماره ۲۸ :

سپاس تو چشم است و گوش و زبان کزین سه رسد نیک و بد بیگمان
۲۰ - جلد اول ص ۱۴ شماره ۳۴ :

چو دیدار یابی بشاخ سخن بدانی که دانش نیاید به بن
۲۱ - خرد زنده جاودانی شناس

خرد مایه زندگانی شناس
نخست آفرینش خرد را شناس

۲۲ - جلد اول ص ۱۵ و ۱۴ شماره های ۳۵ و ۴۴ و ۴۵ :
از (ز) آغاز باید که دانی درست

سرمایه گوهران از نخست
ابرد و دو (دو و دو) هفت شد کب خدای

گرفتند هر یک سزاوار جای
وزو (در) بخشش و دادن آمد پدید

بخشیدند اناچنان (داننده را) چون سزید

۲۳ و ۲۴ - مینوی خرد مقدمه (در اصل فصل نخست) ص ۱
شماره های ۱۱ و ۱۲ و ص ۴ شماره های ۴۹ و ۵۰ .

۲۵ - مینوی خرد ص ۲۳ فصل ۶ شماره ۱۸ و ۱۹ .

۲۶ - جلد اول ص ۱۵ شماره ۵۴ : وزان پس چو جنبنده آمد پدید
(چو زین بگذری مردم آمد پدید) همه رستنی زیر خویش آورد
(شد این بندها را سراسر کلید) .

۲۷ - مینوی خرد ، فصل ۴۸ ص ۶۷ شماره ۲۲ .

۲۸ - جلد اول ص ۱۶ شماره ۶۶ :

نخستین فطرت پسین شمار توثی خویشتن را بیازی مدار
۳۹ - جلد اول ص ۱۶ شماره ۶۰ :

چو زین بگذری مردم آمد پدید شد این بندها را سراسر کلید
۳۰ - مینوی خرد ، فصل ۴۰ ص ۶۶ شماره ۱۱ .

۳۱ - جلد اول ص ۱۶ شماره ۶۲ :

پذیرنده هوش و رای و خرد مراورا دد و دام فرمان برد

و حیات معنوی و مادی بشر را درمی‌یابیم و به اندیشه فرو می‌رویم و از خود می‌پرسیم که آیا آئین ایران باستان بسر نیایش ستارگان یا ستاره‌پرستی استوار بوده است؟ پاسخ این سؤال را خسرو پرویز به سفیر روم که از وی چند پرسش کرد داده است، جاییکه می‌گوید مذهب وی بر خرد و داد و دوستی و پرهیزکاری استوار است اما به گردش ستارگان و افلاک نیز ارج می‌نهد.^{۳۴}

ما در متون مذهبی خود، گواه بسیار برین مدعا خواهیم یافت که در ایران باستان به ماهیت افلاک و گردش ستارگان ارج بسیار می‌گذاشتند و اگر گامی فراتر بگذاریم، آئین بزرگ مهرپرستی را در برابر خود می‌یابیم که از نقطه نظر توجه و اهمیت به گردش کرات سماوی و نقش افلاک در زندگی بشر بزرگترین و مهمترین آئین بشری بوده است. در خود آئین زرتشتی و جهان‌شناسی ویژه آن نیز ستارگان نقش بسیار مهمی را ایفا می‌کنند و برای نیایش و تقدیس اجرام سماوی آداب و رسوم بسیار می‌توان یافت، رسومی که بطور مستقیم یا غیرمستقیم با افلاک و گردش ستارگان بستگی دارد.

برای یافتن شواهدی برین مطلب که در جهان‌شناسی آئینی ایران باستان، نقش ستارگان و افلاک تا چه حد پر ارزش و گسترده است، خوانندگان بایستی به فصل ۴۹ کتاب مینوگ خرد نگاه کنند، در آن فصل از لحاظ نحوه برداشت و روال اندیشه فردوسی درباره جهان آسمانی نیز نکات جالبی می‌توان یافت، این مبحث را در سه بخش: ستارگان، آسمان و گردش خورشید و ماه، مرور می‌کنیم.

الف: ستارگان

برداشت فردوسی از خلقت آسمان و ستارگان، از نقطه نظر پیوستگی سرنوشت بشر با آسمانها و گردش ستارگان حائز کمال اهمیت است و می‌گوید و تأکید هم می‌کند که این گردش تند و دیرپای اجرام سماوی است که به پدیده‌های شگفت‌انگیز جهان شکل می‌دهد، درین راه مهمترین نظری که ارائه می‌کند اینست که در عرصه آسمانها این هفت سیاره گردان بر آن دوازده مجموعه (بروج دوازده گانه منطقه البروج) ریاست و سیادت یافته‌اند.^{۳۵}

در بیت دوم فردوسی سیاره‌های منظومه شمسی را با ذکر کلمه هفت و برجها را با اشاره به (دو و ده) یا (ده و دو) معرفی می‌کند، اکنون این بیت را با چند عبارت از دینای مینوگ خرد مقایسه می‌کنیم (فصل هشتم شماره‌های ۱۷ تا ۳۰) (هر نیک و بدی که به بشر می‌رسد با این هفت سیاره و آن دوازده مجموعه که در دوازده نشیمن‌گاه فلکی استقرار یافته‌اند

بستگی دارد، درین نقش آفرینی و تعیین سرنوشت این دوازده مجموعه نقیبان دوازده گانه آهورامزدا ... و آن هفت سیاره نیز در کجروی و انحراف آدمیان نقشی مؤثر دارند و آنان را به مرگ و فساد می‌کشاند.) بدینگونه که درین کتاب آمده است، آن دوازده مجموعه در اداره سرنوشت افراد بشر نقش اصلی را بر عهده دارند و حتی برج‌های منفی نقش آن هفت سیاره (با هفت ستاره) نیز نظارت دارند.

در مینوگ خرد، عبارات دیگری نیز هست که در طی آن هفت سیاره (با هفت ستاره) به عنوان فرمانروای واقعی آسمانها معرفی می‌شوند.

در فصل ۴۹ شماره‌های ۱۶ تا ۲۱ آمده است (که هفت ستاره خرس بزرگ (هفت برادران) (Haptoc-Ring) در نقش محافظ مجموعه‌های منطقه البروج از شر دیوان و اهریمنان انجام وظیفه می‌کنند و این دوازده مجموعه با نیرو و یاری هفت برادران پیش می‌روند و هر یک ازیشان جدا جدا به این کمک نیاز حیاتی دارند)^{۳۵}.

حال که این عبارات را از دینای مینوگ خرد در پیش روی خود داریم، می‌توانیم در باب حل این بیت معما مانند فردوسی، ریاست هفت بر دوازده نیز تفسیرهایی را ارائه کنیم، اما با تدقیق و تأمل بیشتر می‌گوئیم که این روایت مینوگ خرد منبع اصلی فردوسی بوده است و شاعر حتی این مطالب را بدون درک کامل و تفسیر و تعبیر آن ارائه کرده است و این نظریه کهن ایرانی را با صداقت خاص خود آورده است:

(هفت تائی که در پهنه آسمانها بر دوازده تا ریاست دارند)^{۳۶}.

و نیز نگاه کنید به یشت سی‌روزه فصل دوم بخش ۱۳.

۳۲ - همه داد و رای است و شرم است و مهر

نگه کردن اندر شمار سپهر

۳۳ - ج اول ص ۱۵ شماره‌های ۴۳ و ۴۴:

پدید آمد این گنبد تیزرو شگفتی نماینده تیزرو (توبنو) ابرده (دووده) هفت شد کخدا ی گرفتند هر یک سزاوار جای

۳۴ - شاید مقصود فردوسی ریاست و مدیریت فرد فرد این ۱۲ و ۷ نقیب باشد نه ریاست هفت بر دوازده، در غیر اینصورت با محتوای مینوی خرد متفاوت خواهد بود نگاه کنید به مینوی خرد ص ۲۳:

فصل هشتم شماره‌های: ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ و ۲۰ و ۲۱.

۳۵ - مینوی خرد. فصل ۴۸ ص ۶۶ شماره‌های ۱۶ تا ۲۱.

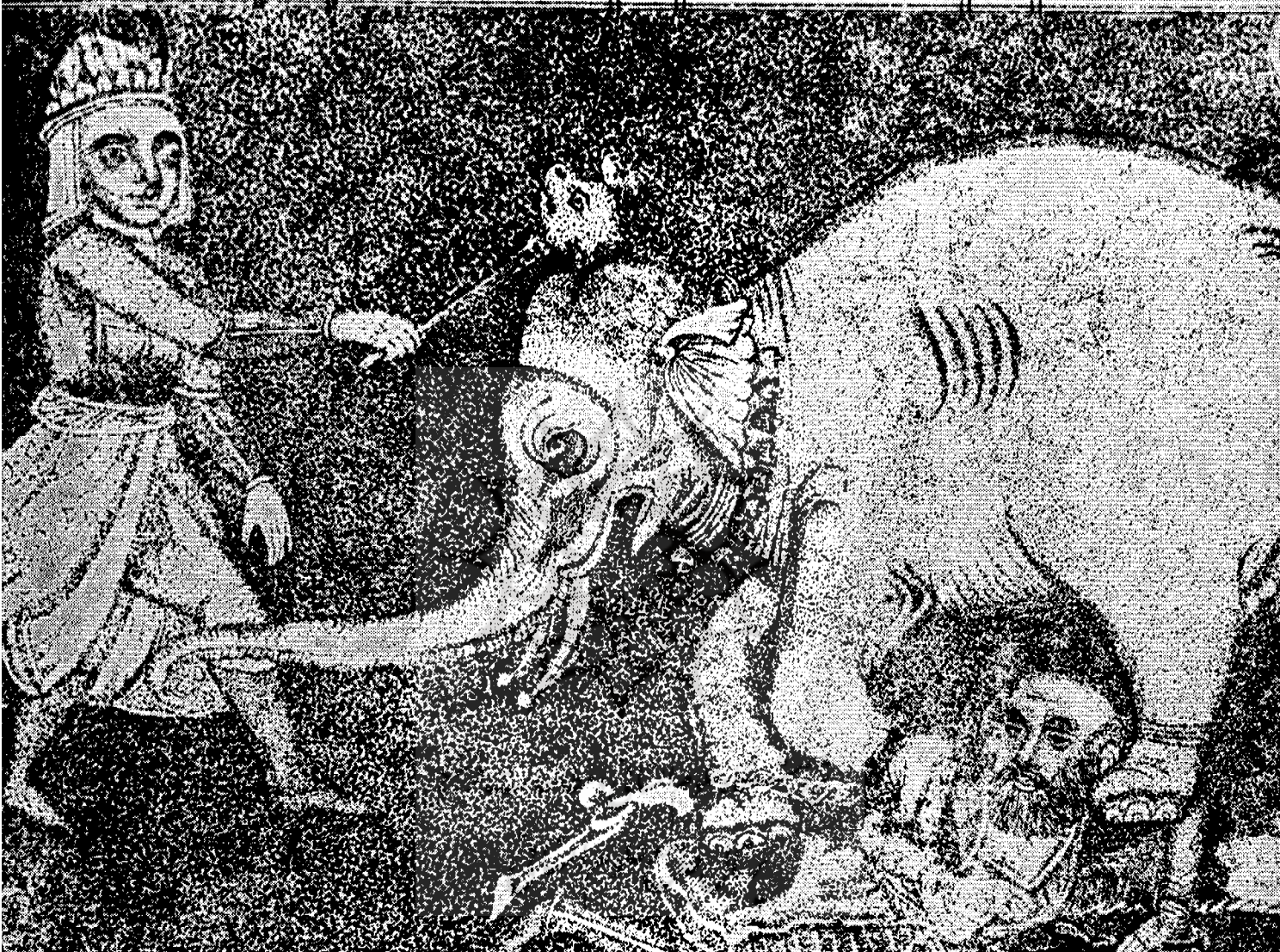
۳۶ - در حقیقت هر شاهنامه‌خوانی هنگام مطالعه این بخش تصور می‌کند که این هفت اشاره است به هفت سیاره اما اندیشمند پارسی مدلل می‌دارد که غرض شاعر هفت سیاره نبوده و هفت ستاره هفت برادران بوده است، در مینوی خرد نیز این چنین است و مترجم آنرا هفت اورنگ خوانده است.

لرد کوهی خروشدند و دید
تن یکی نعره زد بهسچو شیر

زمین ز بر او دیک جوشید
ترسید و آمد بر او دلیر

ز بون دید از او نامداران
چو پیل دهنده مرا و را بدید

به انسان که چیدرخ کرد
بگردار کوهی بر او زد و دید



آورد خرطوم پیل زبان

بدان با برستم رساند زبان

تو من یکی گرز زد بر سرش

که خم گشت بالای که پیکریش

در تصویر ۴ که از یک نسخه چاپ هند برداشته شده صحنه کاملاً هندی است بدون توجه به شخصیت‌های جنبی و جزئیات و نقاش توجه باین نداشته که فیل سفید پایش درزنجیر نبوده و فیلبان هم نداشته است. در اینجا نقاش رستم را به شکل یک سپاهی مجسم می‌سازد لازم است تذکر داده شود که اصولاً این افسانه، کشته شدن فیل سفید بدست رستم، در شاهنامه‌های اصیل قدیمی نیست و به احتمال قریب به یقین جعلی و الحاقی است و با رنگ و بوی هندی خود بعدها به شاهنامه وارد شده است

فردوسی همراه با معاصران خود همگام با متفکران زمانه ، گذشته از اعتقاد به علم نجوم و ستاره‌شناسی بزرگ نوع ستاره‌پرستی یا تصوف فلکی نیز گرایش داشته است .

برخی از عبارات فردوسی ، درین مبحث که یا در توصیف افلاک است و یا خطاب به این پدیده‌های آسمانی ، در نهایت اصالت و زیبایی سروده شده و یکی ازین عبارات را که در وصف این گنبد دوار سروده شده در مقدمه شاهنامه می‌توان یافت ، شاعر خطاب بر خواننده می‌گوید :

بنگر به این گنبد تیز گرد که درد و درمان هر دو ازوست ، خود بی‌مرگ است و بدون رنج ، پیراست و تندرو و چنان با چراغها و نورها آذین شده که گوئی باغی است آراسته برای عید نوروز^{۳۷} .

این عبارات و نکته‌های باریکی که در آن گنجانده شده است ، نه تنها هر یک صاحب سرگذشت و تاریخچه‌ای جالب و دلپذیر است ، بلکه در پس هر یک ، پدیده‌های دینی و فلسفی قابل تأمل و درخشانی خودنمایی می‌کند که اصل آن حکمت معروف زروان است ، آئین مستحکم و استوار از ایران باستان . بدیهی است که میان اصل زمان و فلک دوار رابطه‌ای نزدیک وجود دارد ، ازین لحاظ که این حرکات اجرام سماوی است که معیار اصلی گذشت زمان بوده و هست .

بنابراین جای شگفتی نیست که می‌بینیم درینجا نیز بار دیگر فردوسی از دینای مینوگ‌خرد ، توصیفی را که برای زروان شده است می‌گیرد و آنرا به آسمان نسبت می‌دهد ، فصل هشتم شماره ۹ در آن متن کهن می‌خوانیم :

زروان (زمان) گسترده و بی‌پایان ، جاودانه و بی‌برگ است ، درد نمی‌کشد ، گرسنگی و تشنگی ندارد و در کارش اخلاص و توقف نیست و در طی زمانهای بی‌کران هیچ نیروئی یافت نخواهد شد که بدان تسلط یابد و وادارش سازد که در اعمال این قدرت بی‌اعتنای جاودانی ، یعنی گردش زمان و امور مربوط بدان خدشه‌ای بوجود بیاورد^{۳۸} .

از بنروست که ما ادعا می‌کنیم که تعریف و توصیف این وجود معنوی ، آئین زروانی یا زروان‌پرستی که در بندهش نیز وصف شده بعنوان میراثی گرامی به فردوسی رسیده بوده است و فردوسی آنرا این چنین با امانت نقل کرده ، فقط بجای زروان و زروان‌پرستی ، به آسمان و فلک دوار که تا این حد با زروان و آئین زروانی همبسته است و با زمان گذران بی‌انتها نزدیک و مرتبط است ، اشاره می‌کند .

توانائی شگفت‌انگیز شاعر را در اخذ و اقتباس این گونه اصول عقلی و فلسفی و برگرداندن آن به قالب اشعاری چنین زیبا و پر معنا ، می‌سنائیم .

در همین مدخل شاهنامه ، شاعر اشاره‌ای دارد بر آنچه که افلاک از آن ساخته و پرداخته شده است ، درین مورد نیز منشاء و مبداء اقتباس نه تنها ادبیات پهلوی بلکه خود اوستاست ، می‌گوید : این آسمان که ما می‌بینیم آنچنان که برخی گمراهان تصور کرده‌اند از باد و آب و غبار و دود ساخته نشده بلکه از یاقوت سرخ آفریده شده است^{۳۹} .

این مطلب را در شماره ۷ از فصل نهم مینوگ‌خرد می‌خوانیم :

«آسمان از جوهر یاقوت یعنی الماس (الماست) ساخته شده است»^{۴۰} و در بخش سوم فروردین‌یشت : «آسمان چون کاخی است رفیع که از مواد و مصالح آسمانی ساخته شده و آنچه درین ساختمان بکاررفته اصل و جوهر موادی است که ما می‌شناسیم ، با حدودی بی‌پایان که با بدنه‌ای از یاقوت نورپاشی می‌کند» در حقیقت ، فردوسی آسمان را به باغی مصفا تشبیه کرده است در حالیکه در یشت‌ها آسمان کاخی است بلند که در باغی مصفا بنا گردیده است .

دلیل دیگری نیز می‌آوریم که ثابت کنیم که ریشه این مفاهیم عقلی و فلسفی را که فردوسی ارائه می‌کند باید در علوم الهی و فلسفی ایران باستان و مفاهیم عالی آن عصر جستجو کرد و درین مورد باید اذعان داشت که فردوسی بیش از هر چیز تحت تأثیر متن پهلوی دینای مینوگ‌خرد قرار داشته است .

در فصل ۹۱ دادستان دینیک توصیف شاعرانه زیبایی درباره آسمان هست ، اما شاید از آن نظر که شاعر فقط دینای مینوگ‌خرد را در اختیار داشته و یا اینکه باین متن اهمیت بیشتری می‌داده است آنچه را که در دینای مینوگ‌خرد آورده شده نقل و ارائه کرده است .

هنگامی که شاعر افسرده و غلیل ، تنگدست و درمانده از چرخ شکایت می‌کند و از او می‌پرسد که چرا مرا در جوانی سعادتمندتر و مرفه ساختی و در پیری خوار کردی ، پاسخی ژرف و پر معنا بخود می‌دهد که بهتر است آنرا از زبان خود فردوسی بشنویم^{۴۱} .

ازین لحاظ نیز میان آنچه فردوسی گفته است و متن پهلوی مینوگ‌خرد مشابهتی هست ، در فصل بیست و هشتم هنگامی که به سه پرسش روشندلی خردمند از سوی جوهر خود پاسخ داده می‌شود^{۴۲} :

اینست آن سه پرسش و پاسخ آن :

قوی‌تر از همه کیست ؟ چرخ گردنده .

تیزتر (زودگذرتر) از همه کیست ؟ آدمی (حافظه مردمان) .

خوشحالت‌تر و راضی‌تر از همه کیست ؟ انسان خردمند

پرهیزکار (روان نیکوکاران) .

بدین ترتیب ملاحظه می‌کنیم که چگونه اصول عقلی و فلسفی دوران ساسانی در قالب شعر فردوسی بازگو می‌شود .

ج : گردش خورشید و ماه :

در پایان فصل مربوط به خلقت جهان ، شاعر حکیم اشاره‌ای نیز به فلسفه خورشید و ماه دارد و می‌گوید که دلیل اصلی و هدف منطقی خلقت خورشید و ماه ، روشن ساختن زمین است و بدست دادن وسیله وروالی برای سنجش زمان و هنگامی که از دقت و نظم موجود درین گردش سخن می‌گوید لب به تحسین نیز می‌گشاید^{۴۳} .

این دو خصیصه که حکیم شاعر برای خورشید و ماه ذکر کرده : نورافشانی به زمین و کمک به اندازه‌گیری وقت را در فصل ۴۹ شماره‌های ۲۴ تا ۲۷ دینای مینوگ خرد نیز می‌خوانیم^{۴۴} :

(ماه و خورشید با حرکت منظم خود زمین را روشن می‌سازند ... و برای گاه‌شماری ، روز و شب و ماه و سال نیز با ویاور آدمی هستند همانگونه که در ارائه فصول و محاسبات فلکی و نجومی دیگر نیز مورد استفاده قرار می‌گیرند و همه عوامل و رویدادها که به برآمدن و فرو رفتن ماه و خورشید بستگی دارند .

ممکن است گفته شود که آنچه فردوسی درباره خورشید و ماه سروده ، تصورات شاعرانه خیالی است و برای اثبات این مدعا می‌گویند که شاعر همه این مطالب را با شتابزدگی ارائه کرده است و از یک بیت یادکنند که شاعر آنرا خطاب بخورشید سروده و در پی‌گیری آن نیز چیزی نگفته است ، درینجا شاعر از خورشید گله‌مند است^{۴۵} .

این بیت را با خطابی که شاعر به آسمان داشت و پیش ازین معرفی شد مقایسه می‌کنیم که در آنجا نیز شاعر از بخت خود و تقدیر شوم شکایت دارد ، بویژه از خورشید که نسبت بوی بخیل شده است شکوه می‌کند و در بیت‌های بعد خود جواب خویشتن را می‌دهد .

پایان نیمه اول بخش دوم

۳۷ - ج اول ص ۱۷ شماره‌های ۷۱ و ۷۲ و ۷۳ و ۷۶ که محققان روسی آنها را در قالب گذاشته‌اند :

نگه کن برین گنبد تیزگرد که درمان ازویست و زویست درد
نه گشت زمانه بفرسایدش نه آن (این) رنج و تیمار بگزایدش
نه از جنبش (چرخ) آرام گیردهمی نه چون ما تباهی پذیرد همی
بچندین فروغ و به چندین چراغ بیاراستند چون بنوروز باغ
۳۸ - مینوی خرد ص ۲۲ فصل ۷ شماره ۹ و برای رزوان به
ص ۱۰۷ متن کتاب .

۳۹ - ج اول ص ۱۷ شماره ۷۵ :

ز یاقوت سرخ است چرخ کبود
نه از آب و گرد (باد و آب) و نه از باد و دود (گرد و دود)
۴۰ - مینوی خرد . ص ۲۴ فصل هشتم شماره ۷ .

۴۱ - در پایان داستان اسکندر :

الا ای برآورده چرخ بلند

چه داری به پیری مرا مستمند

جلد هفتم ص ۱۱۱ شماره ۱۹۰۹

چو بودم جوان در برم (برترم خوشروان) داشتی

به پیری چرا (مرا) خوار بگذاشتی ۱۹۱۰
چنین داد پاسخ سپهر بلند

که ای فرد «پیر» گوینده بی‌گزند ۱۹۱۹
تو از من بهر باره برتری

روان را بدانش همی پروری ۱۹۲۱
خور و خواب و رأی نشستن ترا (ست)

به نیک و به بد راه و دشت ترا (ست) ۱۹۲۳
از آن خواه راحت که راه آفرید

شب و روز و خورشید و ماه آفرید ۱۹۲۴
و این مطلب را خیام به بهترین وضع ارائه کرده است :

شادی و غمی که در نهاد بشر است

نیکی و بدی که در قضا و قدر است

با چرخ مکن حواله کاندر ره عقل

چرخ ازمن و تو هزار بیچاره تراست

۴۲ - مینوی خرد ، ص ۴۷ و ۴۶ فصل ۲۷ شماره‌های ۵ - ۳
و ۱۲ - ۱۰ .

۴۳ - ج اول ص ۱۸ شماره ۷۷ : ز خاور برآید سوی باختر
(نگیرند بسر یکدگر را گذر)

نباشد ازین یک روش راست‌تر

۴۴ - مینوی خرد ص ۶۷ فصل ۴۸ شماره‌های ۲۷ - ۲۴ .

۴۵ - جلد اول ص ۱۸ شماره ۷۹ :

ایا آن (الا ای) که تو آفتابی همی

چه بودت (چه شد تا) که بر من نتابی همی